

تبلیغ برای دین

گامی است در

راستای کشتار

و جنایت

پیداری

نشریه‌ی کانون فرهنگی خرافه زدایی

شماره ۴۸ - سال نهم - اسفند ماه ۲۷۱۸ ایرانی

مارچ ۲۰۱۰ مسیحی - ۱۳۸۸ تحمیلی عربی

طبیعی است که

انسانهای عقب مانده

به دنبال

مذهب باشند

فساد باور نکردنی، کشور مسلمان ایران را فرا گرفته است - من یک زن هفتاد ساله هستم که از دست انگولک های جوانانی که جای نوه من هستند نمی توانم به بازار تهران و یا بعضی خیابانها بروم. حکومت دینی همه مردان و جوانان را فاسد، ببخشید (حشری) کرده است. روابط نامشروع بین محارم (فامیل نزدیک) شیوع یافته است. روابط جنسی نامشروع بین دایی و خواهرزاده، عمو و برادرزاده، بین جوانان مجرد با زن برادر، زن عمو، شوهر خواهر، برادر شوهر شوغا می کند. از ارتباط مردان مجرد یا متأهل با زنان شوهر دار و بر عکس ارتباط زنان با مردان زن دار بهتر است که سخنی نگویم، امری عادی شده است. شرم دارم بگویم فراوان شنیده ام که پدر با دختر خود، پسر با خواهر خود رابطه جنسی داشته اند. این ها همه از برکت دین اسلام به جان مردم ایران افتاده است که راه نجاتی از این کارهای شرم آور نمی بینم. یک مادر هفتاد ساله با داشتن هفت نوه از تهران.

دکتر ناصر انقطاع

دشمنی آخوندها، با زبان پارسی

(۲)

در شماره‌ی پیش، گفته شد که یک ملت را سه ستون، نگه میدارد. فرهنگ، زبان، و آیین های ملی. و افزودم که بسیاری از پژوهشگران، زبان و آیین ها و جشن های ملی را نیز بخشی از پهنه‌ی فرهنگ یک ملت می دانند، و درست هم هست. براین پایه فرهنگ هرملتی ساختار استوار آن ملت است.

به همین انگیزه، «استعمار» و کاغزاران شناخته شده‌ی استعمار،

مانده در صفحه‌ی ۴

دکتر م.ع. مهرآسا

بررسی و تأملی در کتابهای موسوم به آسمانی!!

بخش (۱۹)

دنباله‌ی سوره توبه یا برالت

این سوره آینه‌ی کاملی است از سیمای اسلام با تمام مزایا و اوصافش؛ با استبداد و قساوتش و با ظلم و شقاوتش. باید این سوره را به دقت خواند و در آن تأمل کرد تا کینه و نفرتی را که مسلمانان متعصب و مؤمن نسبت به پیروان دیگر ادیان و سایر فرقه ها پس از گذشت چهارده قرن دارند، به درستی درک کرد. این سوره دشمنی و ضدیت اسلام و مسلمانان را در مورد دیگر مردمان به روشنی

گاه نوروز است و هنگام پیروزی شادی بر غم

نوروز امیدبخش و نوروزی که می تواند روز رهایی و آزادی ایرانیان را به همراه داشته باشد. به تک تک هم میهنان بویژه جوانان دلاور آزادیخواه مان شادباش می گوئیم و پیروزی آنها را از ژرفای دل آرزو می کنیم.

می‌نمایند. ما در این سوره شاهد بغض و تنفر عمیق حضرت محمد نسبت به پیروان دیگر دین‌ها و آئین‌ها، هستیم. بغض و تنفیری که میوه دشمنی است و جز با مرگ و یا تسلیم کامل مخالفان و پذیرش حکومت حضرت، فروکش نمی‌کند.

آیه ۲۸:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به حقیقت بدانید که مشرکان نجس و پلیدند؛ و بعد از این سال که عهدشان تمام می‌شود نباید قدم به مسجد الحرام گذارند. و اگر به علت تجارت با آنها شما از کم شدن درآمد می‌ترسید، خدا به فضل و رحمت خود شما را از آنان بی‌نیاز خواهد کرد. به حقیقت الله دانا و با حکمت است.»

با این دستور کار را تمام کرده و بت خانه‌ی کعبه به کلی در اختیار حضرت قرار گرفته است و دگراندیشان نجس شده‌اند و حق ورود به آن را ندارند.

قابل توجه کسانی که بیان حقایق دین را از سوی ما می‌شنوند و می‌بینند؛ و چون دلایمان منطقی و دقیق است، می‌فرمایند به دین و باور مردم چه کار دارید؟ اما حضرت محمد با دین و باور اعراب هموطنش چنین رفتاری دارد!

همچنین توجه آقایان و بانوان وابسته به بنگاه‌های دینی را به آیه ۲۹ در این سوره جلب می‌کنم تا متوجه شوند و بدانند که، ادعایشان در این مورد که دین اسلام با پیروان اهل کتاب مخالفت و دشمنی ندارد، غلط است؛ و حضرت محمد یهود و نصارا و زردشتی و پیروان دیگر آئین‌ها را نیز، کافر و مستحق نابودی می‌داند. آیه زیر ثابت می‌کند سخن ماله‌کشان و حامیان دین اسلام در مورد قبول اهل کتاب از سوی پیامبر اسلام غلط است و الله مکه و مدینه، به هنگام حذف فیزیکی، تفاوتی میان اهل کتاب و مشرکان و بت‌پرستان قایل نیست؛ و در اسلام اهل کتاب نیز همان سرنوشت مشرکان را دارند.

آیه ۲۹:

«قاتلو الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیه عن ید و هم صاغرون»

«بکشید کسانی از اهل کتاب را که به‌الله و روز قیامت ایمان ندارند؛ و حرام نمی‌دانند آنچه را الله و رسولش حرام کرده‌اند؛ و به‌دین حق (یعنی اسلام محمد) نمی‌گروند. تا آنگاه که با خفت و ذلت به شما جزیه دهند»

آیه ۳۳ نیز تأییدی است بر همین نظر که در نظام اسلام، دیگر ادیان و پیروانشان باید نابود شوند: «اوست خدایی که رسول خود را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا او را بر تمام ادیان عالم تسلط و برتری دهد؛ هرچند مشرکان و کافران ناراضی باشند» (قرآن ترجمه الهی قمشه‌ای)

بیشتر آیات بعدی سرزنش و تنبیه کسانی است که در جنگ تبوک شرکت نکردند. زیرا می‌دانستند در این جنگ، فتح ممکن نیست و

غارت و غنیمتی در کار نخواهد بود. در نتیجه، بعضی خود را به‌مریضی زدند و برخی بهانه‌های دیگر تراشیدند. حضرت از سوی خدا آنان را مورد عتاب قرار داده و به صفت منافق از آنان یاد می‌کند. از آیه ۳۸ تا آیه ۵۹ تمام در ذم و قبح کار کسانی است که حاضر نشده‌اند به‌جنگ رومیان در تبوک بروند. حضرت به شدت از این‌ها خشمگین است و خشمش را در این آیات از جانب خدا نشان داده است.

اما آیه ۳۶ یک معجزه نجومی است! دقت فرمائید:

«همانا عدد ماه‌های سال نزد خدا در کتاب الله دوازده ماه است از آن روزی که خدا آسمان و زمین را بیافرید. و از آن دوازده، چهار ماه‌های حرام خواهد بود. این است دین استوار و محکم پس در آن ماه‌ها ظلم و ستم بر خود مکنید و متفقاً مشرکین را بکشید چنانکه آنها نیز همین کار را می‌خواهند با شما بکنند. و بدانید که خدا با اهل تقواست» نخست نیک بنگرید، که در اسلام اهل تقوا به کسانی گفته می‌شود که مشرکین را متفقاً می‌کشند!... اما بعد:

۱- الله مکه و مدینه سال ۳۶۵ روزی را که دقیق و درست است و چهار فصل را دربر می‌گیرد، نمی‌شناخته است و به سال قمری که ۳۵۴ روز است و پایه علمی ندارد استناد می‌کند. خدای خالق زمین و آسمان نه از حرکت وضعی زمین آگاه است و نه از حرکت انتقالی آن و نه کرویت زمین را قبول دارد. موجودی جاهل که سال را ۳۵۴ روز میداند. در حالی که همان زمان، ایرانیان و رومیان و یونانیان سال خورشیدی را می‌شناختند.

۲- اینکه حضرت هر رسم و سنتی را که در میان مردم قبایلش قرن‌ها وجود و دوام داشته، به نام خود و به دستور الله مصادره فرموده است. اعراب و یهودیان از هزاران سال پیش دوازده ماه قمری را می‌شناختند و زمان را مطابق آن به غلط محاسبه می‌کردند. اما محمد این موضوع بدیهی را به خدا نسبت می‌دهد و می‌گوید ماه‌های سال پیش خدا دوازده است؛ آن هم ماه و سال قمری. این در حالی است همان زمان در ایران و روم سال خورشیدی وجود داشته و مردم چهار فصل را می‌شناختند و در ایران هر سال اول بهار جشن نوروز می‌گرفتند و اول پائیز جشن مهرگان. سالشان دوازده ماه سی روزی بوده و پنج روز مانده به نوروز را نیز سنتی داشتند و مراسمی برگزار می‌شد و میر نوروزی تعیین می‌کردند که در آن پنج روز او امرش قابل اجرا بود. حافظ بزرگوار از همین رو می‌فرماید:

سخن در پرده می‌گویم، چو گل از غنچه بیرون آی

که بیش از پنج روزی نیست حکم می‌روروزی
۳- این‌که از این تاریخ تکلیف مردم نسبت به ماه‌های حرام نیز عوض شده است. زیرا تا پیش از نوشتن این سوره، در قرآن چندین مرتبه اشاره شده است که در ماه‌های حرام جنگ نکنید. اما از این پس چون قدرت کسب شده، می‌فرماید: به هم ستم نکنید؛ ولی مشرکان را می‌توانید بکشید.

آیه ۶۱:

«و بعضی از منافقان آنان هستند که دائم پیغمبر را می‌آزارند و می‌گویند او شخصی ساده و زودباور است. بگو زودباوری من به نفع شماست. رسول به خدا ایمان آورده و به مؤمنان هم اطمینان دارد و وجودش برای مؤمنان نیز رحمتی است. کسانی که رسول را آزار دهند، برایشان عذاب دردناک مهیاست»

خوب بفرمائید این کلام الله است یا گله و دلتنگی حضرت از طعنه و زخم زبان همشهریانش که او را آدمی ساده و زودباور خطاب کرده اند؟ ولی محمد که از شنیدن واقعیات ناخوشنود است، الله را به میان انداخته تا هم از خود ستایش کند و هم حساب طاعنان را برسد.

آیه ۶۲:

«منافقان از آن روز بترسند که علیه شان سوره‌ای نازل شود که آنچه را درون ناپاک آنهاست برآنان آشکار سازد. بگو اکنون تمسخر کنید؛ و خدا از آنچه می‌ترسید بر سر شما خواهد آورد» قابل توجه مسلمانانی که این کتاب را کلام شفاهی الله و وحی می‌شناسند و معتقدند که سوره‌ها بعداً تنظیم و تدوین شده است! محمد می‌فرماید سوره‌ای علیه منافقان خواهم آورد. یعنی سوره‌ای از قرآن را بر ضد منافقین خواهم نوشت... و بالاخره هم این کار را می‌کند و یکی از سوره‌های قرآن، نامش «منافقون» است.

می‌بینید همه چیز حساب شده و از روی تدبیر و سیاست است و تصمیمات همه پیش بینی شده! بقیه سوره تا آیه ۱۱۹ تمام تشر و طعنه و فحش و ناسزا به منافقین است. تازه این همه دشنام را کافی ندانسته و در صدد است سوره‌ای جداگانه برضدشان صادر فرماید.

آیه ۱۲۰ تا ۱۲۱ دستور و امریه‌ای است به اهالی مدینه و مردمان اطراف شهر که مبادا از دستورهای محمد سرپیچی کنید و نظری خلاف نظر او ابراز کنید! و باز هم تکرار مکررات و بیان همان مطالبی که سدها بار در قرآن تکرار شده است.

«خطری که دنیا را تهدید می‌کند»

مقاله‌ای با تیترو بالا در شش صفحه از آقای مهندس نادر پیمایی رسیده که پرسش‌های گوناگونی را در باره ادعاهای، خرافات و مغلطه‌های دین بهایی مطرح نموده است که شوربختانه بیداری با ظرفیت کم برگ هایش امکان چاپ این مقاله جالب را ندارد. علاقمندان به داشتن این مقاله با ما تماس بگیرند تا کپی آن را دریافت کنند.

جای بانوان خالی است

اگر قرار باشد کسی با اسلام و به‌طور کلی با دین مبارزه کند، این زن ایرانی است که باید در صف نخست این مبارزه باشد، نه مردانی که دین‌ها بطوری آشکار پشتیبانی آنان را به عهده گرفته‌اند در هیچ دینی از دین‌های آسمانی زنان را احترام لازم روا نگردیده و برعکس تا حدی شرم‌آور زنان را تحقیر و زیر دست مرد قرار داده‌اند. پس طبیعی است زنانی که دست به قلم دارند و در صف نویسندگان جامعه مطرح هستند به نمایندگی سایر هم‌جنسان خود بپاخیزند و آیین‌های ضد زن جهان را که با نام دین اعمال می‌شود رسوا کنند و حق از دست رفته خود را باز یابند. اینجا در لس‌آنجلس زنانی نامدار داریم که رسانه‌های فارسی زبان را اشغال کرده‌اند بدون اینکه کوچکترین گامی برای رهایی خود و سایر زنان هم‌میهنشان از دست خرافات و دین‌ها و تهاجم آنها بردارند، روی سخن با خانم‌ها پری اباصلتی، هما سرشار، هما میرافشار، لیدا قائم مقامی، مهوش تاکستانی، مولود ذهتاب - پروین صادقی - شهرزاد اردلان - و سایر بانوانی است که در بخش‌های سیاسی و اخبار رسانه‌ها فعال هستند و یا در بخش‌های کسب و کار، پزشکی و غیره جلوی میکروفون‌ها قرار می‌گیرند. شرم‌آور است که می‌شنویم تنی چند از این بانوان خود سفره‌اندازی می‌کنند و مرتباً به سر سفره این و آن می‌روند تا دست به دامن رقیه و سکینه و زینب و عباس بشوند. و یا در برنامه‌های روزانه خود ترویج خرافات می‌کنند ایران امروز سخت نیازمند زنان دلیر و از خودگذشته‌ای است که بپاخیزند و زنان را از یوغ ستم دین رها سازند. جای یک نشریه زنانه که غرور له شده بانوان را از دست ادیان ضد زن (اسلام - کلیمی - مسیحی - بهایی) بیرون بیاورد خالی است. خانم‌های گرامی، زنان زندگی باخته ایران، تا چند سال دیگر باید به انتظار درآمدن صدای شما بنشینند. کوتاهی و ترس شما، کار نجات ایران را به عقب انداخته است. تاریخ ملت‌هت امروز ایران شما را ملت‌مسانه به قیامی حق طلبانه فریاد می‌کند.

آنهایی که نمی‌خواهند خودشان فکر کنند،
آخوندها بجایشان فکر خواهند کرد! و آنهایی که
پس از این همه روشنگری، هنوز به دنبال حفظ
دین هستند، بایستی خود را شریک جرم و
گستارهای ادیان بدانند، دین دارها شریک
جنایت‌هایی هستند که به نام دین در هر گوشه از
جهان انجام می‌شود.

دشمنی آخوند، با زبان پارسی مانده از رویه‌ی نخست

یعنی «آخوند»ها، برای سُست کردن پایه های فرهنگی ملت ایران، از دویت - سیسد سال پیش، یکدم آسوده نبوده‌اند. و نمونه هایی از این دست اندازی‌ها و دشمنی‌ها را برشمردم. اکنون دنباله سخن.

در سفری که آخوند دیوانه، «صادق خلخالی» در سال ۱۳۵۸ به مشهد کرد، دستور داد تابلوی «دانشگاه فردوسی» مشهد را پایین بکشند. و حتا برآن شده بود که آرامشگاه نادرشاه و فردوسی را نیز ویران کند، که با پایداری و ناخوشنودی سخت مردم روبرو شد، و از تهران به او دستور داده شد که این کار ننگین و دیوانه وار را نکند. و وی، دست از پا درازتر، به تهران بازگشت.

دشمنی آخوند، با زبان پارسی بهمین جا پایان نیافت، و در سالهای نخست پس از شورش، آخوندها تا آنجا که در توان داشتند، کوشیدند که از برگزاری آیین های ملی ایرانی (در روز، چهارشنبه سوری، دید و بازدید های نوروزی، سیزده بدر، مهرگان، سده، و یلدا و...و...) پیشگیری کنند، و به بهانه های بی پایه و مست، مانند:

«این جشن ها، جشن آتش پرستان است.» «این آیین ها آیین های مجوسان است.» «این روزها ما شهید داده‌ایم و نباید شادی کنیم» «حالا که در حال جنگ هستیم (باعراق) نباید شادی کنیم» و درست نیست که نوروز را برپا داریم» در پی آن برآمدند که آیین های نوروزی و دیگر جشن های ما را به بوته‌ی فراموشی بسپارند. زیرا به خوبی می‌دانستند: که زبان پارسی و آیین های ملی، پایه های استوار پویایی ملت ایران است. و با از میان برداشتن آنها، می‌توانند مردم را بی‌هویت کنند، و سپس اندیشه های سبکسرانه و استعماری خود را به جای آنها، در مغز مردم جای دهند، و در آینده‌ای نزدیک «ایران عربی» را پایه گذارند. کاری که در درازای ۱۴۰۰ سال هیچ تازی پرداز و تازی گرای نتوانسته بود انجام دهد.

ولی آنها یک نکته را ندانسته بودند. زیرا از تاریخ آگاهی نداشتند. و آگاه نبودند که ایرانی و فرهنگ ایرانی، همانند «اسید» هستند و هریگانه و هر رفتار بیگانه گرای را در درون خود آب می‌کنند.

آنها آگاه نبودند که ایرانی ها بجای آنکه تازی شوند، آیین های باستانی خود را تا دربارهای خلیفه های بیابان زاده گسترش دادند. و این ترشرویان، رفتارهای نوروزی و خوان هفت سین و ارمغان دادن و ارمغان گرفتن را در آغاز سال نوی ایرانی، در دارالخلافه خود در بغداد، روا کردند.

آخوندها آگاه نبودند که ایرانیان مغول های خونخوار و بیابانی را چنان زیر چیرگی فرهنگ خویش گرفتند که هنوز یکسد سال از تک و تاخت آنها نگذشته بود، رفتارهای ایرانی آموختند. زبان پارسی یاد گرفتند و «الجایتوی» مغول، به «سلطان محمد خدابنده» دگرگون شد.

به هرروی، در روزهای پس از شورش بهمن ۱۳۵۷ که باد در سرِ ملاها افتاده بود که دیگر ایران در دست ما است و همه‌ی نشانه های ایرانی بودن را به زودی پاک خواهیم کرد، و خمینی نیرنگ باز و دروغگو، در برابر دوربین تلویزیون آمد و خود را به موش مُردگی زد و با التماس گفت:

ما، خون داده‌ایم، ما شهید داده‌ایم، امسال نوروز را فراموش کنید. به خون شهدا احترام بگذارید. و به دنبال او دیگر جانورهای پیرامون وی، هریک به گونه‌ای به فرهنگ و تاریخ و زبان ما توهین کردند، و ماهنامه‌ی سپاه پاسداران که تازه آغاز به کار کرده بود، نویسنده این نوشته ها را با یاد کردن از نام من «انسیکلوپی دی سیارا» نامید. و به ریشخند من پرداخت.

ولی در همان روزها، یکی از زیباترین رفتارهای ملی از سوی بانویی که پسر هجده ساله‌اش در روزهای شورش کُشته شده بود، انجام گرفت. بدین گونه که: این بانوی داغدار بر روی سنگ گور فرزند خود خوان نوروزی گسترده، و هفت سین چیده و گلدان سُنبل و سماغ و سیر و سرکه و سبزه و سمنو و سنجد و سیب گذارده بود، و خود نیز در کنار گور نوجوان خود، چادر سیاه به سر داشت، و می‌گریست.

عکس این رویداد را، رژیم در روزنامه ها چاپ کرده بود که نشان دهد مادران داغدارند. ولی به پیام رساتر و گویاتر آن، ننگریسته بود. که: «نه تنها مرگ فرزند، این بانوی ایرانی را از انجام آیین های نوروزی و چیدن هفت سین باز نداشته بود، که حتا فرزند جانباخته‌ی خود را نیز در این آیین ورجاوند و ماندگار شریک کرده بود. و چون فرزندش نمی‌توانست در خانه بر سر خوان هفت سین بنشیند، خوان هفت سین را بر سر گور او، برده بود.

این تنها نمونه‌ای نازش آفرین بود از رفتار ما ایرانی ها، که مادری بر سر گور فرزندش خوان نوروزی بگسترده، و اندوه از دست دادن پسر وی را از یاد آیین های فرهنگی جدا نکند.

مانند همین رویداد، در سالهای ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ نیز، از سوی خانواده زندانیان دگراندیش که گرفتار چنگال آخوندها شده بودند، در پشت دیوار زندان اوین، انجام شد. و مادران و پدران و همسران زندانیان، خوان بزرگ نوروزی و هفت سین را گسترده. و عکس آن به سراسر گیتی فرستاده و در بیشتر رسانه های نوشتنی جهان چاپ شد، تا ننگ دیگری باشد بر سیاهکاری های رژیم، و مُهری بر جاودانگی فرهنگ ایرانی.

این کار خانواده ها، کارگزاران زندان، و شکنجه گران را بسختی خشمگین کرد و به پاسداران و بسیجی ها دستور دادند هموندان خانواده های زندانیان را با کتک از آنجا دور کنند. و «زهرا کاظمی» خبرنگار ایرانی تبار کانادایی که سرگرم گرفتن عکس از این کار شرم‌آور بود، دستگیر و در بازجویی های شکنجه آمیز، وسیله دیوانه‌ی آدم گُشی به نام «سعید مرتضوی» کُشته شد.

دنباله دارد.

ماه محرم و نمایش بلاهت‌های پیروان شیعه

دکتر سیروس زند

اما ماجرا چه بود؟

زمانی بیشتر از سیزده سده پیش، معاویه از قبیله بنی‌امیه که اجدادش قرن‌ها در حجاز رییس قبیله و محتشم بودند، بر علی‌ابن ابوطالب خلیفه چهارم شورید؛ و گرچه خود موفق به پیروزی کامل بر علی نشد، اما جنگ‌های او و علی، تلف شدن ده‌ها هزار نفر از تابعین دو طرف را همراه داشت؛ و مسلمانان از هر دو نفر خشمگین شده و در پی دفع فیزیکی هر دو برآمدند. البته در مورد حذف علی موفق شدند و او را از میان بردند اما بر معاویه دست نیافتند؛ و معاویه سرانجام پس از تطمیع حسن پسر علی با پول و زنان زیبا، خود خلیفه (سلطان) شد.

معاویه، چیزی بیش از ۱۹ سال سلطنت کرد و همچنان که رسم پادشاهان بوده است، پسرش یزید را به جانشینی خویش برگزید. و چون عرف و رسم در انتخاب خلفای پیشین بر بیعت از مردم استوار بود، او نیز چنین کاری را با پخش پول و هدایا برای پسرش فراهم کرد و از مردم برای یزید بیعت گرفت و یزید به جانشینی معاویه و سلطان مسلمانان برگزیده شد.

اما در این میان، چهار نفر از بزرگان عرب از بیعت یزید رو بر تافتند و پادشاهی او را نپذیرفتند. این چهار تن عبارت بودند از: عبدالله ابن زبیر، عبدالله ابن عمر، حسین ابن علی و عبدالرحمان ابن ابوبکر؛ که هر چهار نفر فرزندان سران نخستین اسلام و اصحاب محمد بودند. در میان این چهار نفر، معاویه تنها نسبت به حسین ابن علی نگران بود و بیعت نکردن سه نفر دیگر را برای پسرش خطری به حساب نمی‌آورد. او می‌دانست که حسین تشنه‌ی مقام و قدرت است و دوست دارد پادشاه و حاکم باشد. به این دلیل به پسرش توصیه و تأکید کرد که مواظب خطر حسین ابن علی باش. ولی در همان حال به پسرش سفارش کرد که حسین با ما خویشاوند است و سعی کن با او مدارا کنی و رضایتش را به دست آوری.

زمانی که یزید به حکومت و سلطنت رسید، برای گرفتن بیعت از حسین تلاش کرد ولی تلاشش نتیجه نداد و حسین حاضر به پذیرفتن سلطنت یزید نبود. یزید فهمید که حسین سرشورش و طغیان علیه او دارد و لذا مواظب حرکات و رفتار او بود.

تاریخ‌نویسان بزرگ اسلام مانند طبری، واقدی و محمدابن سعد، همه در کتاب‌هایشان وقایع آن زمان و اختلاف و دشمنی بین حسین و یزید را تقریباً شبیه هم آورده‌اند؛ لذا خواننده متوجه می‌شود که آنچه نوشته‌اند از واقعیت و حقیقت نسبی برخوردار است. و همه نوشته‌اند که حسین علیه یزید (شاه وقت) قیام کرد و شورید.

در میان مردمان عراق به ویژه اهالی کوفه و بصره، عده‌ای زیاد به ظاهر خود را هوادار خاندان هاشمی نشان داده و آن طایفه را بر بنی‌امیه

آیین‌های لاهوتی به‌طور کلی مجموعه‌ای از خرافات و پندارهای خلاف عقل و منطقتند. اسلام در کل آیینی است استبدادی و مرام و مسلکی است گه‌گه و مربوط به اقوام بیابان‌گرد عربستان در چهارده سده پیش. در این میان مذهب شیعه که شاخه‌ای رسته و بردمیده از این درخت بی‌بر و بی‌سایه است، خرافات و متعلقات خردستیزش به مراتب بیشتر از مهملات خود دین است؛ و بیشتر از هر آیین دیگری به حماقت و سفاهت نزدیک است.

خلق و ایجاد مبحث «امامت» به عنوان اصل مهم از مذهب شیعه که نه در قرآن از آن اثری هست و نه در میان نود در صد مسلمانان خبری، ضمن اینکه این شاخه‌ی درخت اسلام را نزد دیگر مسلمانان حقیر و کنف کرده و حتا پیروان حنفی و حنبلی و وهابی، مذهب شیعه را ارتداد ارزیابی می‌کنند، به گونه‌ای چشمگیر شیعیان مؤمن را دچار نوعی جنون ادواری کرده است که هر سال در ماه محرم این دیوانگی را به‌نمایش می‌گذارند.

نمایشی که شیعیان هر سال در ماه محرم و روزهای تاسوعا و عاشورا، و به دنبال آن تا بیستم ماه صفر و برگزاری مراسم اربعین در کوی و برزن اجرا می‌کنند، چیزی جز اجرای سخافت و نمود بلاهت نیست. این مراسم حتا ربطی به فروع مذهب شیعه نیز ندارد و جزو ارکان و فقه مذهب نیست. این نمایش‌های مسخره و حقارت‌آمیز، و این مازوخیسم عیان و ابلهانه، ساخته و بدعت «عضدالدوله دیلمی» است. این امیر گیلانی که شیعی مذهب بود، زمانی که در قرن چهارم فراری (هجری) بغداد را تصرف کرد، به جای اینکه خلیفه عباسی را از تخت به زیر کشد، او را اعزاز و احترام کرد و از او لقب گرفت. به جایش دستور داد در روز عاشورا، در نجف و کربلا و کاظمین، زنان در کوی و برزن گرد آیند، موی سر پریشان کنند، گریه سر دهند و چهره با ناخن بخراشند و برای حسین گشته شده در سه قرن پیش مویه و عزاداری کنند. این رسم از آن سال بین شیعیان عراق جاری شد و هر سال به مقدار و محتوای آن افزوده گشت. اما چون خلفای بعدی بنی‌عباس از آن جلوگیری کردند، رسم عزاداری به حلب و جبل عامل منتقل شد و در ناحیه‌ی لبنان کنونی هر سال در عاشورا این هیاهوی وحشیانه برقرار بود. تا اینکه شاه اسماعیل صفوی مردم ایران را به ضرب شمشیر قزلباشان شیعه کرد و دستور داد آخوندهای شیعی از جبل عامل به ایران آیند و فقه شیعی را توسعه دهند. در ضمن، رنسم مسخره‌ی عزاداری در کوچه و میدان‌های شهرها را هم با خود به ایران آوردند و با حقه و ریای میسیون‌های مسیحی و اروپائیان، مراسم کلیسای کاتولیک نیز به آن افزوده شد و با آوردن علم و کتل به میدان که همان صلیب عیسویان است، به این مضحکه‌ی کنونی تبدیل شد.

Sahib Al-Bukhari

برگزیده و برگردان - محمد خوارزمی

احادیث معتبر از پیامبر مسلمین

در صاحب البخاری

جلد اول شماره ۱۴ - محمد فرمود، هیچ کس مؤمن نیست مگر اینکه محمد را دوست بدارد.

هیچ کدام از شما مومن نیست مگر اینکه مرا بیش از پدرش، فرزندانش و تمام انسان ها دوست داشته باشد.

جلد اول شماره ۳۵ - پیغمبر فرمود کسی که در جهاد در راه الله شرکت می کند کسی او را مجبور به این کار نمی کند مگر ایمانش به الله و پیغمبر، چنین شخصی اگر زنده بماند از جانب الله با غنائم جنگی پاداش خواهد گرفت! اگر گشته شود به بهشت خواهد رفت. اگر برای پیروان مشکلی پیش نمی آمد، من از شرکت در هیچ جهادی کوتاهی نمی کردم، بسیار مشتاق بودم که در راه الله شهید می شدم و دوباره زنده می شدم، باز شهید می شدم.

جلد دوم شماره ۱۷۶ - خورشید گرفتگی رُخ داد پیامبر از جایش برخاست، از ترس اینکه ممکن است روز قیامت در شرف آغاز باشد به مسجد رفت و طولانی ترین رکود و سجودی را انجام داد که من تا آن وقت دیده بودم، او سپس گفت، این علامتی را که الله می فرستد می خواهد پرستندگان را با آن بترساند، در چنین هنگامی دعا کنید و از درگاهش تقاضای بخشش نمایید.

جلد دوم شماره ۴۸۵ پیغمبر فرمودند، روز رستاخیز شترها در نهایت سلامتی به دنیا برخواهند گشت و نزد صاحبانشان خواهند رفت و اگر آنها ذکات خود را نپرداخته باشند شترها آنها را در زیر پا لگدمال خواهند کرد و همین کار توسط گوسفندان صورت می گیرد ضمن اینکه شاخ خود را به ماتحتشان فرو خواهند کرد.

جلد چهارم شماره ۴۲۱ هنگام غروب پیامبر از من پرسیدند، آیا میدانی خورشید به هنگام غروب به کجا میرود، من پاسخ دادم، الله و پیامبرش بهتر میدانند، ایشان فرمودند، میرود تا خود را زیر تخت الله میرساند، بعد از الله تقاضا می کند تا مجدداً طلوع کند و اجازه داده می شود، زمانی هم میرسد که تقاضایش پذیرفته نمی شود، دوباره تقاضا می کند که به دورانش ادامه دهد ولی اجازه نمی یابد، ولی آنگاه که زمانش فرا میرسد الله به او اجازه میدهد که برگردد و این بار خورشید از مغرب طلوع می کند (۱)

ترجیح می دادند؛ و به ظاهر از سلطنت یزید اظهار ناخوشنودی می کردند. اما اینان مردمانی به شدت دور و ابن الوقت بودند که اعراب مکه و مدینه آنان را به همین خصلت و صفت می شناختند. اهالی این دو شهر نامه ها به حسین - که می دانستند تشنه‌ی مقام است و در سر آرزوی سلطنت می گذارد - نوشتند و او را ترغیب کردند که از مکه به عراق آید تا مقدمش را گرامی بدارند و در رکابش شمشیر زنند؛ و او بتواند یزید را براندازد و حکومت و سلطنت را به خود منتقل کند. حسین شیفته مقام، و در همان حال ساده لوح و بی کیاست، این تعارف های عوام را جدی تصور کرد و کسب قدرت و رسیدن به حکومت را مهیا دید. لذا نخست پسر عمویش مسلم ابن عقیل را مخفیانه به عراق فرستاد تا از نزدیک مسائل را بررسی؛ و پس از آماده کردن زمینه و فراهم کردن نیروی شمشیرزن، زمان حرکت حسین به سوی عراق را برای انجام کودتا بر ضد سلطان وقت به او خبر دهد. مسلم نیز ابلهانه با تماس با عده‌ای از اهالی و اقرار آنان به حمایت از حسین برای انجام کودتا، به حسین پسر عمویش نامه نوشت که همه چیز در عراق آماده‌ی پذیرائی از شما و انجام کودتا علیه سلطان وقت است. حسین بی فراست و کیاست نیز چون کار را تمام شده تصور کرده بود، با اهل و عیال و بچه های خردسالش رهسپار عراق شد تا با جنگی که خود را از پیش برنده می دانست، براریکه‌ی سلطنت نشیند. - بقیه این رخداد را آن گونه که بوده است، نه آن گونه که شیعیان می گویند در شماره آینده بخوانید.

ابراهیم پیامبر، نخستین کسی که گفت خدا در آسمان است و نادیدنی، او با چنین ادعایی این همه گرفتاری و اختلاف را برای انسانها درست کرد. طبق گفته یک پزشک، ابراهیم به بیماری اسکیزوفرنی مبتلا بوده و علایم این بیماری را در رفتار او به خوبی می توان دید، او زن خود را با دروغگویی که خواهرم می باشد به رختخواب فرعون فرستاد - او خود را در سن نود سالگی ختنه کرد (خودزنی) و به خودش آسیب رسانید، او فرزند بیگناه و نا آگاه خود را به بیابان، جای خلوتی برد که سر از تنش جدا کند که دقیقاً معلوم نیست چه کسی و یا چه اندیشه‌ای او را از این جنایت منصرف کرد و او این انصراف را به نام درخواست خدا گذاشت.

به مسجد فقط برای رفتن به توالت پای بگذارید و پس از رفع قضای حاجت فوراً این محل فساد و فتنه را ترک کنید.

سیاوش لشگری

تقیه روشنفکران

اینجا و آنجا از زبان کسانی که ظاهراً خود را از بند دین و باور به پیامبر و امام رها کرده‌اند می‌شنویم «من فقط خدا را قبول دارم!» هنگامی که می‌گویند، «من فقط خدا را قبول دارم» باید پیامبر خدا را هم قبول داشته باشید، چون این خدایی را که شما قبولش دارید، بوسیله پیامبر کشف و به شما معرفی شده است.

پس نمی‌توان گفت من فقط خدا را قبول دارم، در بیان این جمله، پذیرفتن پیامبر هم اجباری است. هرکسی در رسیدن به وجود خدا از راه شنیدن از پدر و مادر، و یا دوست و معلم بوده است که همه آنها هم از راه دریافت از آخوندی بوده که او هم گفته‌های پیامبر و امامان را مدرک اثبات وجود خدا کرده است.

پس اگر شما وجود خدا را (در اسلام الله - در مسیحیت پدر آسمانی - در کلیسای یهوه) پذیرفته‌اید ناچار به پذیرفتن پیامبر و کسانی که پیامبر را به شما معرفی کرده‌اند یعنی آخوندها هم می‌باشید.

شما با گفتن «من فقط خدا را قبول دارم» در لباس روشنفکری تقیه می‌کنید، تقیه یعنی دروغ می‌فرمایید! خودتان و دیگران را گول می‌زنید. چون نمیدانید با این دینی که آبرویش رفته ولی اندرون شما را رها نمی‌کند چکار بکنید که در ظاهر شما را روشنفکر بدانند، تقیه می‌کنید که من دین آخوندها و امامان و حواریون و هیچ‌کسی را جز خدا پذیرا نیستم و قبول ندارم که ادعای شما کاملاً نابجا و گمراه‌کننده و دروغی بیش نیست. شمایی که می‌گویید من فقط خدا را قبول دارم در حقیقت هم خدا، هم پیامبر خدا هم امامان و حواریون پیامبران و هم همه آخوندهای خود را در لباس مجتهد تا روضه خوان‌ها که مانند زنجیر بهم متصل هستند قبول دارید.

منشاء و اساس همه ادیان که باعث اختلاف‌ها و جنگ‌ها و کشتارهای میلیونی شده‌اند، همین باور به خدای ادیان است، و همین که بگویید «من فقط خدا را قبول دارم» همان سخنی است که آخوندها آرزوی شنیدنش را از زبان مردم دارند، چون میدانند خدا باشد، پیامبرش هم هست و آخوند هم به آن هر دو متصل و چسبیده است و خیالشان راحت می‌شود. اصرار ما در نبودن خدا برای ابراز نوعی آگاهی و دانایی نیست، برای همبستگی بیشتر انسان‌هاست که وجود خدای هر دینی مانع این همبستگی و یگانگی بین مردم می‌گردد، فشار بر ثبوت وجود خدا هیچ ضرورتی و سودی برای زندگی انسان ندارد، اگر خدای خیالی ادیان نباشد بسیاری از درگیری‌های خونین مردم از میان برداشته می‌شود و دشمنی‌ها به دوستی تبدیل می‌شود که این امر نهایت آرزوی هر انسان باید باشد، با انکار خدای ساختگی ابراهیم دکان دغل و دروغ آخوندها هم بطور اتوماتیک بسته می‌شود و جهان به یک آرامش دلخواهی میرسد، بشرطی که اگر کسی که تا این حد از بلوغ فکری رسیده که می‌گوید من دین‌ها را قبول ندارم، از گفتن من فقط خدا را قبول دارم هم عبور کند و بجز انسان و انسانیت را قبول نداشته باشد.

اسلام و تمدن جهانی!! سیاوش - ع

۵۳ کشور در دنیا کشورهای اسلامی هستند دارای حاکمانی مسلمان که قوانین اسلامی را در آنها پیاده می‌کنند. جالب است که مردم این کشورها از هر نژاد، فرهنگ، موقعیت جغرافیایی و زبان تنها در فقر و عقب ماندگی با یکدیگر اشتراک دارند. حال به این آمار نگاه کنید:

۱- فقیرترین و عقب افتاده‌ترین کشور اروپا کشور اسلامی آلبانی است.
۲- اکثر کشورهای خاورمیانه با آنکه دارای ثروت‌های هنگفت طبیعی هستند، جزء کشورهای فقیر، عقب مانده و جهان سومی حساب می‌شوند.

۳- کشورهای ترکیه، امارات متحده عربی، مالزی تنها کشورهای در حال پیشرفت این مجموعه هستند که یا حکومت سکولار دارند یا قوانین اسلامی را اجرا نمی‌کنند.

۴- کشورهای ایران و مصر در حالی جزء کشورهای عقب مانده و جهان سومی حساب می‌شوند که تا قبل از استیلای اسلام اعراب بر آنها، دارای بزرگترین تمدن‌های تاریخ بوده‌اند.

۵- تنها کشور پیشرفته‌ای که زمانی اسلام در آن رواج داشته، اسپانیاست که قرن‌ها قبل مردمش اسلام را از کشورشان بیرون کردند.
۶- منبع اصلی تریاک، هروئین و حشیش دنیا کشور مسلمان افغانستان است که مردمانش به شدت اعتقادات مذهبی دارند.

۷- دزدان دریایی در جهان از کشور مسلمان سومالی هستند.
۸- کشورهای مسلمان بالاترین آمار جرم و جنایت، کُشتار و ترور و خشونت را در دنیا دارند.

۹- اسلام برای این کشورهای فلک زده چه ارمغانی جز نکبت داشته است؟ هیچ.

ون یکاد! «وان یکاد»

در بسیاری از خانه‌های ایرانی، بدون اینکه معنای «ون یکاد» را بدانند در جایی از منزل آن را نصب می‌کنند، در این آیه سخنی از تندرستی و یا دوری از چشم زخم!! دیده نمی‌شود. حتی توهینی هم به پیامبر اسلام در آن شده است. وان یکادوالدین کفرو....

معنای این نوشته عربی که خدا به پیامبر می‌گوید چنین است: (همه‌ی کسانی که منکر شدند و تو را با چشمان خود مسخره کردند و گفتند تو دیوانه‌ای!) چه پیام یا سخنی در این سوره کوتاه هست که نشان از حفظ جان و مال انسان است که باید بالای در ورودی منزل نصب نمود؟

تفسیر دیگری از این آیه به قلم بهرام استوار در شماره‌ی آینده.

دکتر احمد ایرانی

بزرگ امید دسامبر ۲۰۰۹ - اورشلیم

آینده دین

باور

در بیشتر دوران های تاریخ و در بیشتر تمدن ها، کشورها و جامعه های جهان، پدیده دین و مذهب یکی از زورمندترین نیروهای جامعه بوده است. برای نمونه، تا پیش از پایان جنگ جهانی دوم، امپراتور ژاپن مقام خدایی داشت و باور داشت های دینی تنها نیروی بزرگ کشور بود. تا چند قرن پیش روحانیان بر سیاست، اقتصاد و فرهنگ جامعه خود مسلط بودند. در اروپا رهبران مسیحیت مردم را اداره می کردند. اما از زمانی که علم و دانش گسترش یافت و آموزش و پرورش اجباری آغاز شد رفته رفته از قدرت دین و مذهب و چیرگی روحانیان بر تمامی امور جامعه کاسته شد. و گسترش علم بزرگترین ضربه را بر قدرت بی چون و چرای دین وارد ساخت.

کشف کروی بودن زمین و گردش آن به دور خورشید از سوی گالیله در قرن هفدهم میلادی ضربه ای بر مسیحیت وارد کرد. در قرن نوزدهم کشف های علمی دیگر کاخ با عظمت دین را به بنایی نیمه ویران بدل ساخت، برای نمونه اندیشه های «داروین» سبب بی اعتباری باورهای دینی شد. و در پی آن در بسیاری از کشورهای سرمایه داری جهان دست مقام های دینی از دخالت در حکومت کوتاه شده و اصل «جدایی حکومت و دین» پدید آمد.

و امروز در نخستین دهه های قرن حاضر، با پیدایش کشورهای سوسیالیستی، ضربه های کوبنده ای بر بنای دین و مذهب وارد شده است و روحانیان از کانون قدرت به بیرون رانده شده اند.

تمامی آثار و نشانه ها به روشنی تمام ثابت می کنند که در نتیجه گسترش علم و دانش در بسیاری از کشورهای جهان، اجرای آموزش و پرورش اجباری و مبارزه های روشنفکران با بدآموزی ها و سوءاستفاده های روحانیان و به ویژه در نتیجه گسترش حکومت های مردمی، پدیده دین و مذهب به اخلاق تبدیل خواهد شد و به فلسفه خواهد پیوست، طبقه روحانی از جامعه رخت برخواهد بست و برداشت های علمی و فلسفی جایگزین باور داشت های دینی خواهد شد.

برخی از هم میهنان بهای خردنامه های دریافتی خود را نپرداخته اند که بدین وسیله یادآوری می کنیم که فروش خردنامه های بیداری برای ادامه انتشار نشریه می باشد. هم میهنانی هم قول یاری داده اند که تاکنون انجام نگردیده و شاید این یادآوری سودمند واقع گردد.

نخستین اژدر کوبنده ای که از جنگ افزار خرد به کاخ آسمان آسای باور شلیک می شود «شک» است - پدیده شگفتی که بیگانه هم خانه، ۱۴ سده ما را از آن ترسانده تا همچنان توسری خور بمانیم، در خودی که از آن خودمان نیست، بلولیم و بیوسیم و از یاد رویم. گرایش به دین و آرمان و آئینی یا بریدن و رمیدن از باور، در اندرون شگفت و ناشناخته آدمی، گاه از یک چشم برهم زدن هم کوتاه تر می شود. شمار آنانکه در تاریخ آفرینش این آزمون را پشت سر نهاده اند، سیاهه ایست به درازای خودآفرینش.

آنچه که روزی برای ارشمیدوس و بقراط و کپرنیک و کپلر و نیوتون و گالیله و مندلیف و لاووازیه و فروید و پاسکال و وات و کوری و ادیسون و انشتاین و... «دانش» خوانده میشد، امروز بازیچه اینترنت کودکانها شده است - در پهنه جهانی چنین گسترده که آگاهی فراگیری ماهواره، آدمی را از غار به ماه نشانده، نباید به نیرنگ جادوگری خام شد که مثنی نارس روانپریش چهره دیوگونه اش را با انگشت در ماه نشان هم دادند و موی ناپاکش را لای دفتری ناپاکتر از خود جستند.

چه کسی هنگام زاده شدن، آرمانی، دینی یا آئینی نیرومند را با خود از شکم مادر آورده؟ این روند زندگی و تاریخ هستی شناسی و دگر شدهای روزگار آدمیست که او را در بستر سرنوشت به سوی باوری می کشاند. خوی و سرشت و گوهر آدمی در بستر روزگار، هرچه بیشتر آموخته و در برابر سرد و گرم هستی چالش چشمگیرتر داشته، پیرامون راز از بود خویش رنگین تر کرده و در دیگر سو، هرچه کاهلتر و سست تر و بی بند و بارتر زیسته، بیرنگ تر و بی نام و نشان تر از جهان رفته - بنابراین آدم ها در ویژگی های پیرامونند که بذر دین و باور آرمان را در زمینی بارور می کارند و می رویانند و می روند تا آیندگان آنرا به سود یا زیان خویش به کار گیرند.

آنچه را که دیگران پیش از زایش ما «راستی و درستی» خوانده و آنرا به شیوه خویش آراسته و پرداخته و بر دشمنان نهاده اند، شاید امروزه تنها نیازمان نباشد، که بازدارنده زندگی و روزگار دست و پاگیرمان هم باشد. بنابراین گزینش ما در بیداری و هشیاری و دوران دیشی بر راستای خرد و برداشت خویش با ویژگی های پیرامون است که آنرا به سود یا زیان خویش می یابیم تا باور پیشینیان را بپذیریم یا رد کنیم. براین راستا، چه کسی گفته آدمیزاده هزاره سوم همان گونه که از مادر زاده می شود، با همان باور و دین و آیین و آرمانی که پدر و مادر و پدران و مادران آنان داشته اند، باید از دنیا برود؟ به ویژه آنگاه که آتشبار شک سی ساله، دژ دیوان ۱۴۰۰ ساله را سوراخ سوراخ کرده و هیچ بینای بیداری، سنگی را روی سنگ باور بیگانه با فرهنگ خانه نمی بیند.

صوفیان ناصافی و عارفان بی معرفت!

اعرابی جواب داد در یکی گندم است و در دیگری ریگ. فیلسوف پرسید چرا ریگ حمل می‌کنی؟ اعرابی پاسخ داد برای اینکه بار اشتر هم‌طراز شود و بار نیفتد.

فیلسوف گفت چرا خود گندم را نصف نمی‌کنی و در دو جوال نمی‌ریزی که هم راحت‌تر است و هم بار اشترت کمتر می‌شود...

بعد اعرابی از فیلسوف می‌پرسد تو با این عقل و کمال، برگو که هستی، شاهی یا وزیر، چه داری و دارایی‌ات چیست؟

پاسخ می‌شود بی چیزم و ثروتی ندارم...

پس عرب گفتش که شو دروازبرم تا نبارد شومی تو بر سرم

دور بر آن حکمت شورت ز من نطق تو شوم است بر اهل زَمَن

یک جوالم گندم و دیگر ز ریگ به بود زین حيله های مُرده ریگ

احمقی ام بس مبارک احمقی است که دلم با برگ و جانم متقی است

گر تو خواهی کت شقاوت کم شود جهد کن تا از تو حکمت کم شود

حکمتی کز طبع زاید وز خیال حکمتی بی فیض نور ذوالجلال

حکمت دنیا فزاید ظن و شک حکمت دینی پُرد فوق فلک!

نخست می‌بینیم که مولانا مرد دهاتی را چنان ابله وصف کرده است که

قادر به تشخیص تقسیم گندم در دو جوال نیست. دوم، به یقین این

شخص که با اعرابی هم سفر شده، با این اوصاف، فیلسوف نبوده بلکه

صوفی است که اندکی آگاهی هایش از مرد روستایی بیشتر بوده و به او

توصیه کرده که به جای پُر کردن یک جوال از ریگ گندم را بین دو

جوال قسمت کن. توصیه‌ی تقسیم گندم بین دو جوال، نیازمند فلسفه و

فیلسوف نیست و هر آدم عادی نیز آن را می‌داند. سوگمندانه آن اعرابی

را ذهنیت مولانا چنان نادان و خنگ نشان داده است که این موضوع

ساده را درنیافته است. مرد همراه دهاتی به او می‌گوید:

پابرهنه، تن برهنه می‌دوم هرکه فانی می‌دهد، آنجا روم

و این درست اوصاف یک صوفی و درویش در یوزه خو و تن پرور

است. اما مولانا چون قصدش کوبیدن فلسفه و خائف کردن فیلسوفان

است، حل چنین بحث ساده‌ای را به فیلسوف می‌چسپاند و فقر و

بیکارگی صوفی را به فیلسوف نسبت می‌دهد؛ و فلسفه‌ی دینی را با

حکمت زمینی قابل قیاس ندانسته و آن را در فوق فلک جا می‌دهد؛ و از

این گونه مغز شویی‌ها...

سرانجام می‌بینیم که حضرت مولانا داستان را با اباطیل زیر به پایان

می‌رساند. بنگرید:

شاه آن باشد که از خود شه بود نه به مخزن ها و لشکر شه شود

تسا بماند شاهی او سرمدی همچو عز ملک دین احمدی

آیا این ابیات سست با این مفهوم به شدت خرافی و ضد دانش، نشان از

ناظمی (نه شاعر) فیلسوف مآب دارد و یا آخوندی ضد حکمت؟!

مولانا جلال‌الدین بلخی یک صوفی است و از عرفان در وجود او خبر و اثری نیست. ملای روم به هیچ دانشی جز بیان اوهام و خرافه آراسته نیست. اصولاً شما مولانا شناسان به من نشان دهید که شغل مولانا چه بوده و برای امرار معاش و تأمین هزینه‌ی زندگی خود و خانواده‌اش به چه کار مشغول بوده است؛ و این مخارج را از کجا تأمین کرده است؟ غیر از این است که با هو هو و یا هو مریدانی برای خود فراهم کرده و این مریدان احمق از سفره‌ی خود می‌کنند تا سور و سات خانقاه و هزینه‌ی معاش و سفره‌ی حضرت مولانا مهیا باشد.

حضرت مولانا هم ملا بوده است و هم صوفی؛ و باورهای قشری و متحجر به شدت در او غلیان داشته است. داستان‌های مثنوی و نتیجه‌گیری‌های مولانا از آنها، در بیشینه نشان از اندیشه‌ای متحجر و به شدت دینی و شریعت‌مدارانه دارد. اگر یک دو داستانی مانند داستان «موسی و شبان» را در آن می‌بینیم، استثنایی است که قاعده‌ی کتاب قطور مثنوی را به هم نمی‌زند و مثنوی همچنان مملو از تفکرات و اظهار نظرهای آخوندی است؛ و استناد به مسایل و اوهامات دینی دارد. جلال‌الدین محمد در بیشتر مستندات خود اشاره به آیات قرآن، احادیث پیامبر اسلام و سخنان سران دین می‌کند و از آنها برای اثبات نظر خود شاهد می‌آورد:

اندر این گردون مکرر کن نظر زانکه حق فرمود: ثم ارجع بَصْر

یک نظر قانع مشوزین سقف نور بارها بنگر ببین هل من فسطور

لفظ در معنی همیشه نارسان زان پیمبر گفت: قدکل لسان

این‌ها همه نشان تفکرات آخوندی است نه فلسفه و اندیشه وری! گاهی مفاهیمی را بیان می‌کند که نه تنها غیرقابل باور است، بل امکان بود ندارد.

دزد سوی خانه‌ای شد زبردست چون درآمد دیدکان خانه خود است چنین چیزی امکان ندارد که دزد خانه‌ی خود را شناسد و برای دزدی از دیوار خانه‌ی خود بالا رود. گفته‌اند که «دزد ناشی به کاهدان می‌زند...» اما دزد در اثر اشتباه به خانه‌ی خود دستبرد بزند از محالات است.

اصولاً حضرت مولانا برای آدم‌های عادی هیچ قرب و منزلتی قائل نیست و مردم عوام را آن چنان نادان و مهمل و ابله توصیف می‌کند که خواننده متحیر است که در محضر ملای روم شأن انسان کجاست؟ در داستانی به عنوان «قصه‌ی اعرابی و ریگ در جوال کردن و ملامت کردن فیلسوف او را»

شرح می‌دهد که عربی دو جوال پُر بر اشترش بسته و خود روی آنها نشسته بود و به راهی می‌رفت. فیلسوفی او را دید و همراهش شد و از وضعش پرسید و سرانجام سؤال کرد در این دو جوال چیست؟

نبرد نهایی و پایانی

مردم ایران باید هوشیارانه مسیر خود را مشخص نمایند و اکنون در این لحظه بی‌پرده و بی‌پروا ریشه‌ی کثیف این حکومت یعنی اسلام پلید اهریمنی را مورد هدف قرار داده و خاندان محمد و حرامیان حاکم را به زیاله دان تاریخ بفرستند.

بهترین فرهنگ‌ها را برای ایران آینده می‌توان از دل فرهنگ پارسی جستجو کرد و بهترین ساختار برای قانون اساسی ایران آینده باید با توجه و کاوش در آیین‌های نیک ایرانی برگزیده شود. هرآنچه از محمد به جای بماند جز خواری و سیه‌روزی برای ایران به ارمغان نخواهد آورد.

جان کلام، این بار که اختر بر مردم ایران نیک آمده و تاریخ می‌رود تا انتقام پارسیان را از تازیان باز بستاند، باید هوشیار بود و این فرصت گرانبه را از دست نداد.

دوست گرانبه، آقای دکتر انقطاع گرامی

مصیبت چنان بزرگ و آوار چنان سنگین و کمر شکن است و ما چنان غم‌زده و ماتم گرفته، که حتا یارای رویارویی با شما را از دست داده‌ایم. به سخنی دیگر درد چنان ژرف است که ما هم احساس درد می‌کنیم و از دیدن رویتان شرمسار... باور بفرمائید، هیچ واژه‌ای برای تسلی شما و دیگر عزیزان آن خاندان در قاموس و فرهنگ ذهن نداریم که در چنین اندوهی سبب تسلی باشد... لذا به کلام سعدی متوسل شدیم.

غریبان را دل از مرگ تو خون است

دل خویشان نمی‌دانم که چون است

برایتان شکیبالی آرزو می‌کنیم.

دکتر محمدعلی مهرآسا - بهجت مهرآسا

رویداد ناگوار درگذشت ناگهانی فرزند برومند هم‌زم و همکار ما دکتر ناصر انقطاع داغی همیشگی بر دل ما و همه ایرانیان برجای گذارد.

اگر انقلاب واپسگرا و نابجای اسلامی در میهن ما رُخ نمیداد، بدون تردید جان دکتر پیمان انقطاع و جان میلیون‌ها جوان دیگر ایرانی از دست نمی‌رفت.

جز آهی از دل و افسوسی بر لب چه سخنی می‌تواند آرام‌بخش دل مادر و پدر، فرزند و همسر و بستگان این جان‌گرامی و سرو فروافتاده گردد که هیچ خدایی را توانایی «نجاتش» نبود. سیاوش لشگری

امروز کاسه صبر تاریخ لبریز شده و شکیبایی مردم ایران به پایان رسیده است.

وارثان دین محمد سرمایه‌های مملکت را به تاراج بردند، کشور را در فقر و روسپیگری و اعتیاد غرق ساختند و مردم ایران را با این همه سرمایه‌های طبیعی وادار به تن فروشی برای گذران زندگی کردند.

در طی این سی سال، و در طول حکومت اسلامی ناب محمدی ملاها لبخندها به گریه تبدیل شد، جشن‌ها به عزاداری، و دوستی‌ها به دشمنی و کینه و در یک کلام هرآنچه که پارسی و ایرانی بود جای خودش را به فرهنگ چرکین اسلامی داد.

جشن‌های پُرشکوه و زیبای ایرانی به دست فراموشی سپرده شد و به جای آن گروهی تازی شده بی‌خرد برای کشته شدن خاندان محمد بر سر و صورت خود کوبیدند.

اما رویدادهای تازه ایران، این نوید را می‌دهد که این بار با چیره شدن فرزندان ایراندخت و آرش بر خاندان محمد، نه تنها نگاره خامنه‌ای و نام حسین، که الله و تازی‌نامه و اسلام را مردم به همراه آخوندها در آتش خشم خود بسوزانند.

سپاهیان خونریز اسلام که بدون هیچ شرم و آزر دست به گشتار وحشیانه فرزندان ایران می‌زنند، باید بدانند که با هرچه وحشیگری و درنده‌خویی بیشتر، به پایان عمر زشت و پلید خویش نزدیکتر می‌شوند.

امروز در امتداد غرش رعدآسای خشم تاریخ و در میانه تندر پیکار، شما یا ایرانی هستید و هم‌زم و هم سنگر فرزندان ایران و یا مسلمان و پا به پای آدم‌کشان تازی در پیکار با مردم.

امروز هنگام بسیار مهم مرزبندی میان ایران و اسلام فرا رسیده. ما بایستی در این نبرد کار اسلام را یکسره کرده و این جنبش‌های بخش ایران را به آخرین پیکار بر ضد اسلام تبدیل کنیم.

با ذره‌ای درنگ و باختن هوشیاری و واگذاری این نبرد، همه‌ی امیدها و تلاش‌های چهارده سده‌ای برای نابودی اسلام به باد خواهد رفت.

اگر یک روز و در یک زمان، یک بار و برای همیشه بخواهیم خاک ایران را از اهریمن اسلام پاک کنیم، آن‌گاه همین امروز است.

این بهترین زمانی است که این جنبش می‌رود تا به اهداف راستین خود دست یابد. باید بدانیم که شعار انحرافی در این میان «الله اکبر» و «حسین میرحسین» است. آنان که شعار الله اکبر سر میدادند، از چهارده سده پیش تا به حال خود جان فرزندان ایران را گرفته‌اند و هم «حسین» و هم «میرحسین‌ها» دشمن این آب و خاک بوده‌اند.

این نبرد، نبرد ایرانیان با سربازان آیین الله است. و آنچنان که همواره نور بر سیاهی و نیکی بر پلیدی و راستی بر کژی چیره می‌گردد، این بار نیز زیبایی و شگفتی فرهنگ ایران، الله و اسلام را بر زمین خواهد کوبید.

چگونگی اعدام بابک خرمدین، آزادیخواه بزرگ ایران

ستم را از میان برخواهد داشت!

این را بدان که ایرانی هرگز زیر بار زور و ستم نخواهد رفت و سلطه بیگانگان را تحمل نخواهد کرد من درسی به جوانان ایران داده‌ام که هرگز آنرا فراموش نخواهند کرد.

من مردانگی و درس مبارزه را به جوانان ایران آموختم و هم اکنون که جلاد تو شمشیرش را برای بریدن دست و پاهای من تیز می‌کند صدها ایرانی با خون به جوش آمده آماده طغیان هستند مازیار هنوز مبارزه می‌کند و صدها بابک و مازیار دیگر آماده‌اند تا مردانه برخیزند و میهن گرامی را از دست متجاوزان و یوغ اعراب بدوی و مردم فریب برهانند.

و بدین سان نخست دست چپ بابک بریده شد و سپس دست راست او و بعد پاهایش و در نهایت دو خنجر در میان دنده هایش فرو رفت و آخرین سخنی که بابک با فریادی بلند بر زبان آورد این بود:

«پاینده ایران»

روز اعدام بابک خرمدین و تکه‌تکه کردن بدنش در تاریخ ۲ صفر سال ۲۲۳ هجری قمری انجام گرفت که مسعودی در کتاب مشهور مروج الذهب این تاریخ را برای ایرانیان بسیار مهم دانسته است اعدام بابک چنان واقعه‌ی مهمی تلقی شد که محل اعدامش تا چند قرن دیگر به نام خشبه‌ی بابک یعنی چوبه‌ی دار بابک در شهر سامرا که در زمان اعدام بابک پایتخت دولت عباسی بود شهرت همگانی داشت و یکی از نقاط مهم و دیدنی شهر تلقی میشد. برادر بابک یعنی آذین را نیز خلیفه به بغداد فرستاد و به نایبش در بغداد دستور نوشت که او را مثل بابک اعدام کند.

طبری می‌نویسد که وقتی دژخیم دست‌ها و پاهای برادر بابک را می‌برید، او نه واکنشی از خودش بروز میداد و نه فریادی برمی‌آورد. جسد این مرد رانیز در بغداد بردار کردند.

با خرید دو جلد خردنامه بیداری که شامل چهل شماره از بیداری‌ها می‌گردد برای خود و یا دادن هدیه ما را برای انتشار بیداری کمک کنید

کار آفتابه داران مساجد بسیار با ارزش‌تر از کار روضه خوانان مساجد می‌باشد.

روز قبل از اعدام، خلیفه عرب با بزرگان دربارش مشورت کرد که چگونه بابک را در شهر بگرداند و به مردم نشان بدهد تا همه بتوانند وی را ببینند و مبارزان دست از مبارزه بکشند.

بنا بر نظر یکی از درباریان قرار بر آن شد که وی را سوار بر پیلی کرده در شهر بگردانند.

پیل را با حنا رنگ کردند و نقش و نگار بر آن زدند؛ و بابک را در رختی زنانه و بسیار زننده و تحقیرکننده بر آن نشانند و در شهر به گردش درآوردند.

پس از آن مراسم اعدام بابک با سر و صدای بسیار زیاد با حضور شخص خلیفه بر فراز سکوی مخصوصی که برای این کار در بیرون شهر تهیه شده بود، برگزار شد.

برای آنکه همه‌ی مردم بشنوند که اکنون دژخیم به بابک نزدیک می‌شود و دقایقی دیگر بابک اعدام خواهد شد، چندین جارچی در اطراف و اکناف با صدای بلند بانگ می‌زدند نود نود این اسم دژخیم بود و همه او را می‌شناختند.

ابن الجوزی می‌نویسد، وقتی بابک را برای اعدام بردند خلیفه در کنارش نشست و به او گفت: تو که این همه استواری نشان میدادی اکنون خواهیم دید که طاقتت در برابر مرگ چند است! بابک گفت: خواهید دید.

چون یک دست بابک را به شمشیر زدند، بابک با خونی که از بازویش فوران می‌کرد صورتش را رنگین کرد. خلیفه از او پرسید: چرا چنین کردی؟ بابک گفت: وقتی دست‌هایم را قطع کنند خون‌های بدنم خارج می‌شود و چهره‌ام زرد می‌شود، و تو خواهی پنداشت که رنگ رویم از ترس مرگ زرد شده است. چهره‌ام را خونین کردم تا زردیش دیده نشود.

به این ترتیب دست‌ها و پاهای بابک را بردند. چون بابک بر زمین درغلتید، خلیفه دستور داد دژخیم شکمش را بدرد... پس از ساعتی که این حالت بر بابک گذشت، دستور داد سرش را از تن جدا کند.

پس از آن چوبه‌ی داری در میدان شهر سامرا افراشتند و لاشه‌ی بابک را بردار زدند، و سرش را خلیفه به خراسان فرستاد.

آخرین گفتار بابک (به نوشته کتاب حماسه بابک اثر نادعلی همدانی) چنین بوده است:

تو ای معتصم خیال مکن که با گشتن من فریاد استقلال طلبی ایرانیان را خاموش خواهی کرد من لوزه‌ای برارکان حکومت عرب انداخته‌ام که دیر یا زود آن را سرنگون خواهد نمود.

تو اکنون که مرا تکه‌تکه می‌کنی هزاران بابک در شمال و شرق و غرب ایران ظهور خواهد کرد و قدرت پوشالی شما پاسداران جهل و

Thinking points for Iranian youth

"Tell me straight out, I call on you-answer me: imagine that you yourself are building the edifice of human destiny with the object of making people happy in the finale, of giving them peace and rest at last, but for that you must inevitably and unavoidably torture just one tiny creature, that same child who was beating her chest with her little fist, and raise your edifice on the foundation of her unrequited tears-would you agree to be the architect on such conditions? tell me truth."

Dialog in the Karamazov Brothers

با ناخرسندی تمام و به ناچار اگر خوانندگانی داشته باشیم که حق اشتراکی نپرداخته و یا بسیار کم و در گذشته های دور بوده، از شماره آینده نشریه را دریافت نخواهند کرد تا در هزینه ها صرفه جویی گردد.

این شماره بیداری را بدلیل نرسیدن و یا دیر رسیدن یارانه های شما با تأخیر زیاد به دست شما می رسانیم و برای نخستین بار هم به چاپخانه بدهکار گردیدیم. که امیدواریم خوانندگان بیداری به ویژه خوانندگان قدیمی ما یاری های خود را ادامه بدهند تا این تأخیرها بیشتر و بیشتر نشود. دلبستگی جوانان و بخش کنندگان بیداری در درون ایران از چنان اهمیتی برخوردار شده که حیف است در اشتیاق روزافزون آنها خللی وارد شود.

بیداری

نشریه کانون فرهنگی خرافه زدائی

اگر در بیرون و یا درون آمریکا هستید برای یاری دادن از راه حساب بانکی به آگاهی های زیر نیاز دارید.

نام بانک CHASE - شماره حساب 309194-5003

نام WMSBUS66 Swiftcode BidariDBA

آدرس بانک 4111 Govenor Dr. S.D CA 92122 U.S.A

در هنگام ریختن پول به حساب بیداری ذکر نامتان ضروری نیست، با نام مستعار هم می توانید انجام دهید.

تلفن و فکس بیداری (858) 320-0013

www.bidari.org-bidari2@Hotmail.com

در سن دیاگو اگر بیداری را پیدا نکردید، سری به فروشگاه ساحل بازار در شهر «لاهویا» بزنید. ۹۹۵۹-۴۵۶ (۸۵۸)

در وست وود لس آنجلس اگر بیداری گیرتان نیامد سری به کلبه کتاب در ۱۵۱۸ وست وود بزنید ۴۴۶-۶۱۵۱ (۳۱۰)

به هدیه های نوروزی که می دهید، دو جلد خردنامه بیداری را هم بیفزایید، شادمانی از دریافت این هدیه ماندگار هرگز پایان نمی گیرد

ایران دیگر، راه حل سیاسی ندارد. در شماره آینده

Prst Std
U.S. Postage
Paid
San Diego, CA
Permit No. 2129

BIDARI
P.O. BOX 22777
San Diego CA 92192
U.S.A